



علم‌گرایی به عنوان روح مدرنیته/ انسان مدرن در پی به خدمت گرفتن جهان طبق میل خود است

در علم جدید، طبیعت نه همچون مادر و مأوای بشر و نه همچون خود آدمی مخلوق خداوند است، بلکه همچون منبع خام انرژی که باید مورد استخراج و استثمار آدمی قرار گیرد در نظر آورده می‌شود.

در علم جدید، طبیعت نه همچون مادر و مأوای بشر و نه همچون خود آدمی مخلوق خداوند است، بلکه همچون منبع خام انرژی که باید مورد استخراج و استثمار آدمی قرار گیرد در نظر آورده می‌شود.

انسان همواره از زمانی که خود را یافته است همیشه محرکی برای حرکت خود داشته است، چه بر آن واقف باشد یا نباشد. از اینرو می‌بینیم که انسان‌ها در ادوار مختلف، علی‌رغم برخورداری از ماهیتی یکسان ذیل نوع انسان، چهره‌هایی متفاوت از خود بروز داده‌اند و همین امر است که تفاوت انسان با سایر موجودات را نشان می‌دهد. لذا به تدریج مکتب‌های فکری متعددی پدید آمد. به طور مثال مکتب رواقی که از ابتدایی‌ترین مکتب‌های فکری در غرب است، هم در زمان خویش و هم در روند فکری مکاتب پس از خود بسیار تأثیر گذار بوده است.

رواقیون می‌گفتند که دنیا مثل گنجشکی در حال پرواز است و ما مانند کودکی به دنبال گنجشک هستیم که هر چه دنبال آن می‌رویم، گنجشک فرار می‌کند. در اینجا کودک دو راه دارد تا خسته نشود؛ یکی اینکه به شیوه‌ای به گنجشک فرمان دهد که دیگر پرواز نکن و البته این کار مقدور نیست، پس راه دیگر را باید در پیش بگیرد و آن اینکه میل به گنجشک را درون خود قلع و قمع کند. در واقع توصیه رواقیون این بود که نخواهید جهان طبق میل شما شود، بلکه میل‌تان را طبق حرکت جهان کنید، هر چه پیش آمد بگویید خوب است. در این صورت دیگر به خاطر از دست دادن چیزی ناخشنود نخواهیم شد و با کشتن امیال درونی به سمت چیزی بیرون از خود (شیء)، این امکان فراهم خواهد شد [1].

این جهان بینی تا مدتها بعد ادامه داشت تا آنکه بر اثر عوامل مختلف، انسان به تدریج رویکردی متفاوت به جهان پیرامونش پیدا کرد و بر خلاف رواقیون بر آن شد که جهان را مطابق میل خودش درآورد و آن را در خدمت خود بگیرد. از اینرو به تدریج توجه خود را صرفاً معطوف به شناخت جهان کرد و از شعار «خودشناسی» فاصله گرفت. به همین علت از قرن 14 به بعد التفاتی عظیم به علم به معنای امروزی پدید آمد. لذا می‌توانیم از علم‌گرایی به عنوان روح مدرنیته یاد کنیم آنچنان که دیگر مؤلفه‌های انسان مدرن از دل همین خصیصه بیرون می‌آید بنابراین برای شناخت مدرنیته قبل از هر چیز باید ماهیت علم‌گرایی را بررسی کرد.

از حدود دو قرن پیش از دکارت تا زمان وی نظریات علمی تازه‌ای عرضه شد و اکتشافات و اختراعات عظیمی تحقق یافتند که در جهان بینی دوره‌های بعد تأثیر بسزایی داشتند. مهمترین این عوامل نوظهور عبارت بود از: آرای تیکو براهه، کوپرنیک، کپلر و گالیله در باب هیأت و نجوم و اختراع صنعت چاپ که طبع و نشر کتاب را آسان ساخت، اختراع تلسکوپ که چشم انداز بشر را نسبت به هستی گسترش داد و نجوم علمی را به جای فرضیه‌های پیشینیان نهاد و همچنین کشف آمریکا (1492) که دنیای جدیدی به روی بشر گشود و بر افسانه‌های اروپاییان پیرامون شکل زمین، تعداد قاره‌ها و چگونگی دریاها پایان داد. فتح قسطنطنیه پایتخت یونان آن روز (1452) به وسیله سلطان محمد فاتح، که از یک سو، اروپاییان را از شرق با فرهنگ و علوم مسلمین مرتبط ساخت و از سوی دیگر سبب شد که دانشمندان یونانی از قسطنطنیه به ایتالیا مهاجرت کنند و اروپا را با کتب قدیم یونانی بیشتر آشنا سازند و آنها بتوانند بی‌واسطه به آثار قدما مراجعه کنند. همین خود زمینه‌ای بود برای رنسانس. از عوامل دیگر در ظهور رنسانس، می‌توان به ظهور لوتر و تأسیس مذهب پروتستان (1517) در برابر مذهب کاتولیک، کاستن از قدرت عظیم دستگاه پاپ و در نتیجه حصول آزادی اندیشه اشاره کرد که باعث ظهور مکتب‌های جدید فلسفی مانند فلسفه تجربی فرانسیس بیکن شد [2].

با ظهور فرانسیس بیکن (1561-1623) که او را بنیانگذار علم جدید دانسته‌اند دیدگاهی مکانیکی به طبیعت و جهان پدیدار شد. «بیکن» جهان را با چشمانی دیگر و متفاوت از یونان قدیم می‌نگریست، او نمی‌خواست فقط به تماشای طبیعت بنشیند، بلکه می‌خواست روشی برای کنترل آن بیابد. علم در نظر یونانیان، فقط عبارت از مطرح کردن چراهای متافیزیکی چیزها بوده است. ولی او معتقد بود که علم باید درباره‌ی چگونگی چیزها تحقیق نماید و هدف صحیح علم نیز جز به دست آوردن کشفیات و قدرتهای جدید نیست. همین خصلت استیلاجویانه بشر نسبت به هستی سبب شد که علوم جدید با علوم سنتی متفاوت گردد. در واقع با این نگاه بیکنی، علوم تجربی به دلیل داشتن قدرتهای چهارگانه مورد توجه قرار گرفت. این قدرتهای چهارگانه عبارتند از:

1- «قدرت تبیین پدیده‌های بالفعل مشهود، یعنی شما قادر به تبیین چیزی هستید که همین الان مشاهده می‌کنید. تبیین به معنی چرایی پدیده‌ها. مثلاً فردی گیاهشناسی می‌داند، لذا وقتی پژمردگی گل را مشاهده می‌کند می‌تواند تبیین کند که دقیقاً چرا این گل پژمرده است.

2- پیش بینی پدیده‌های بالفعل نامشهود، که این ویژگی زائیده ویژگی اول است. یعنی پدیده ای که در حال حاضر رخ نداده است و قادر به پیش بینی کردن آن هستیم. به طور مثال همان فرد گیاه شناس بر اساس اطلاعات و مشاهدات و آزمایش‌هایی که بر روی آن‌ها انجام داده است می‌تواند پیش‌بینی کند که ولو این گل اکنون با طروات است ولی اگر فلان اتفاق رخ دهد تا 5 ساعت آینده گل پژمرده خواهد شد.

3- قدرت طراحی و برنامه ریزی آینده که توسط دو قدرت پیشین پدید می‌آید.

4- قدرت ضبط و مهار و یا به عبارتی کنترل حوادث آینده که توسط سه قدرت پیش بروز پیدا می‌کند، به این معنی که فرد در حد توانایی‌های خویش می‌تواند مشخص کند که در آینده چه رخ بدهد و چه رخ ندهد. آنها که رخ دادنی هستند چگونه رخدادشان به تعویق بیفتد و آنهایی که بنا نیست بزودی رخ بدهند، چگونه رخدادشان تعجیل و تسریع شود [3].

اما با یک کاوش تاریخی مشخص می‌شود که اساساً تمییز یافتن علم و فلسفه و اینکه علم تبدیل شد به امری مسلم و مستقل از فلسفه، بیش از هر کس مدیون نیوتن است. البته خود نیوتن در جایی می‌گوید «اگر من توانسته ام که بیش از دیگر رجال علم بینم، به علت آن است که بر شانه ی غولها ایستاده‌ام» [4]. وی اولین کسی است که اتحاد روشهای ریاضی و تجربی را در واضح ترین بیان اظهار کرد و ریاضیات را خادم اهداف فلسفه تجربی دانست. نیوتن مفاهیم مبهمی چون نیرو و جرم را بر گرفت و با ممتد و متکمم دانستن آنها، معنی دقیقی به آنها بخشید و بدین طریق پدیدارهای عمده فیزیکی را منقاد ریاضی ساخت. همین دستاوردهای علمی نیوتن باعث شد تاریخ یکصد ساله ریاضیات و مکانیک پس از نیوتن، عملاً تاریخ تغذیه از آثار نیوتن و تطبیق قوانین وی بر انواع دیگر پدیدارها گردد. به نحوی که با کاوشی عمیق در آراء فیلسوفان بعد از نیوتن آشکارا می‌بینیم که اینان دقیقاً با ذهنی مسبوق به متافیزیک نیوتن، فلسفه پردازی کردند [5].

به طور مثال تأثیر نیوتن بر بارکلی در کتابهایش از جمله تحلیل گر [6] در دفاع از آزادی اندیشه در ریاضیات [7] و درباره ی حرکت مشخص می‌شود. در دو کتاب هیوم کاوش درباره ی فاهمه انسان [8] و تحقیق درباره ی اصول اخلاق [9] ارجاعات بسیار به نیوتن رفته است. دانشنامه نویسان و ماتریالیستهای اواسط قرن هجدهم فرانسه خود را از نیوتن هم نیوتنی‌تر می‌دانستند. کانت هم در آغاز دوران تحقیقاتش کاوشگری صبور و مشتاق در آثار نیوتن بود و در کتب نخستینش عزم عمده‌اش بر این بود که میان فلسفه اروپایی و علم نیوتنی پلی بزند و تألیفی کند و هگل نیز نقدی حاد و مبسوط بر آراء نیوتن نوشت. البته هیچ‌کدام از این افراد سخنان نیوتن را بمنزله ی وحی منزل نمی‌پذیرفتند و همه در پاره ای از مقولات وی بالاخص مقولات نیرو و فضا، طعن‌هایی می‌زدند اما هیچ یک کل نظام و مجموعه مرکب از مقولات نیوتنی را که به واضح‌ترین بیان در کتاب اصول وی آمده است، تحت مذاقه نقادانه نبردند [10].

به هر روی، آشنایی با قابلیت‌های علوم تجربی و بالاخص استفاده نیوتن از ریاضیات برای فهم پدیدارهای فیزیکی و تأثیر شگرف وی در جهان بینی بعد از خود، باعث تغییر گرایش انسان نسبت به جهان پیرامونش شد به نحوی که سایر روشها و ابزارهای معرفتی به محاق رفت. همین امر است که باعث ظهور مؤلفه ی "علم گرایی" در انسان مدرن شده است که در قرن بیستم به اوج خود رسید. انسان مدرن در جهت به خدمت گرفتن جهان مطابق میل خود از حیث جهان بینی و بعد هستی شناختی خود را محدود در این عالم ماده نمود و جز زندگی دنیوی و بهره‌وری هرچه بیشتر از آن، هدف دیگری را دنبال نکرد.

این تحولات موجب گشت انسان نوین، اساساً مبنای روش شناسانه علوم جدید را تقلیل طبیعت به تصویری اعتباری و کمی و محاسبه پذیر به منظور تصرف در آن بدانند. در علم جدید، طبیعت نه همچون مادر و مأوای بشر و نه همچون خود آدمی مخلوق خداوند است، بلکه همچون منبع خام انرژی که باید مورد استخراج و استثمار آدمی قرار گیرد در نظر آورده می‌شود، لذا می‌توان علم گرایی را به معنی کوششی دانست برای توسعه کاربرد روشهای علوم طبیعی در قالبی کمی در مورد سایر رشته‌های علمی، به نحوی که این رشته‌ها روشهایی را که قبلاً برای آنها محوری تلقی می‌شد به کنار می‌گذارند یا به حاشیه می‌رانند و علم گرایی آنچنان محوریتی پیدا کرد که سایر مؤلفه‌های مدرنیته مانند تکنولوژی، اومانیزم، عقل گرایی و ... را پدید آورد.*

*نه‌بسنده: فاطمه قدم، «کا، شناس، اشد فلسفه دانشگاه مفید ه ندهشگ تاریخ فلسفه پی نوشت:

[1]. مصطفی، ملکیان، تاریخ فلسفه غرب، ج 1، صص ۳۸-۳۹

[2]. رنه: دکارت، تأملات در فلسفه اولی، مقدمه مترجم صص 3 و 4

[3]. مصطفی، ملکیان، درسگفتار

[4]. ادوین، آرثر برت، مبانی مابعدالطبیعی علوم نوین، ص 203

[5]. همان، ص 23

[6]. The Analyst

[7]. A Defence of Free Thinking in Mathematics

[8]. Enquiry Concerning Human Understanding

[9]. Enquiry Concerning the principles of Moral

[10]. همان، صص 25-26